Islamic Knowledge and Insight

معرفت و بصیرت اسلامی

The Impact of Tribal Relations on the Political Actions of the Kufan Nobility During the Caliphate of Imam Ali (PBUH)

1. Afsaneh Kianmehr: PhD Student, Department of History, Sho.C., Islamic Azad University, Shoushtar, Iran
2. Ghaffar Pourbakhtiar: Assistant Professor, Department of History, Sho.C., Islamic Azad University, Shoushtar, Iran. (Email: gh.porbakhtiar@iau.ac.ir)
3. Reza Kianinia: Assistant Professor, Department of History, Sho.C., Islamic Azad University, Shoushtar, Iran

Abstract

The transfer of the caliphal capital to Kufa during the caliphate of Imam Ali (PBUH) confronted him with a complex tribal structure in which the tribal nobility played a pivotal role. The present study seeks to answer the fundamental question of how tribal relations influenced the political actions of the Kufan nobility during the caliphate of Imam Ali (PBUH), and what role these actions played in undermining the effectiveness of his government. The central hypothesis of the article is that the tribalist loyalties of the Kufan nobility, rooted in the pre-Islamic social order, were in conflict with Imam Ali's justice-oriented policies. This tension gave rise to political actions by the tribal elites that, rather than supporting the central government, resulted in opposition, obstruction, and political instability. This study employs a descriptive–analytical approach and draws on library-based sources, including early historical texts, works of sīrah and biographical historiography, and authoritative hadith sources. The findings indicate that the persistence of the pre-Islamic tribal social order, reliance on the leadership of tribal elites, disregard for the authority and leadership of the Imam, and the absence of sufficient social and political cohesion in Kufa caused the efforts of Amir al-Mu'minin and his supporters in the city to encounter numerous difficulties. Ultimately, this process contributed to the circumstances that culminated in the martyrdom of Imam Ali (PBUH).

Keywords: *Imam Ali (PBUH), Kufan nobility, tribal relations, Kufa, caliphate.*

How to cite: Kianmehr, A., Pourbakhtiar, G., & Kianinia, R. (2027). The Impact of Tribal Relations on the Political Actions of the Kufan Nobility During the Caliphate of Imam Ali (PBUH). *Islamic Knowledge and Insight*, 5(5), 1-20.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 04 July 2026
Revise Date: 23 October 2026
Accept Date: 28 October 2026
Initial Publish: 30 October 2026
Final Publish: 22 December 2027

تاثیر مناسبات قبیله‌ای بر کنش‌های سیاسی اشراف کوفه در دوران خلافت امام علی (ع)

۱. افسانه کیان مهر: دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران
۲. غفار پوربختیار: استادیار، گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران. (پست الکترونیک: gh.porbakhtiar@iau.ac.ir)
۳. رضا کیانی نیا: استادیار، گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

چکیده

انتقال پایتخت خلافت به کوفه در دوران امام علی(ع)، او را با ساختار قبیله‌ای پیچیده‌ای روبه‌رو ساخت که اشراف قبایل، نقش محوری در آن ایفا می‌کردند. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که مناسبات قبیله‌ای چگونه بر کنش‌های سیاسی اشراف کوفه در دوران خلافت امام علی(ع) تأثیر گذاشت و این کنش‌ها چه نقشی در تضعیف کارآمدی حکومت ایشان ایفا کرد؟ فرضیه مقاله بر این اساس استوار است وفاداری‌های قبیله‌گرایانه اشراف کوفه که ریشه در نظام اجتماعی ـ جاهلی داشت، با سیاست‌های عدالت‌محورانه امام علی(ع) در تعارض بود. این تضاد، زمینه‌ساز کنش‌های سیاسی از سوی اشراف شد که به جای همراهی با حکومت مرکزی، به مخالفت، کارشکنی و بی‌ثباتی انجامید. این پژوهش با رویکردی توصیفی ـ تحلیلی و با تکیه بر استفاده از منابع کتابخانه‌ای شامل متون کهن تاریخی، سیره نگاری‌ها و منابع معتبر حدیثی انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد تداوم نظام اجتماعی جاهلی قبایل ، تکیه بر رهبری اشراف، بی توجهی به ولایت و رهبری امام و نبود انسجام لازم درشهر کوفه ، موجب شد تا تلاش های امیرالمومنین و یارانش در کوفه با مشکلات متعددی مواجه شود و این روند منتهی به شهادت امام شود.

کلیدواژگان: *امام علی(ع)، اشراف کوفه، مناسبات قبیله‌ای، کوفه، خلافت.*

شیوه استناددهی: کیان مهر، افسانه.، پوربختیار، غفار.، و کیانی نیا، رضا. (۱۴۰۶). تاثیر مناسبات قبیله‌ای برکنش‌های سیاسی اشراف کوفه در دوران خلافت امام علی (ع). *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۵(۵)، ۲۰-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۳ تیر ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱ آبان ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۶ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۸ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

مقدمه

کوفه در سال (۱۷ ق) به‌عنوان یک شهر پادگانی برای استقرار سپاهیان مسلمان تأسیس شد. ترکیب جمعیتی این شهر از ابتدا متأثر از سیاست‌های مهاجرت‌دهی خلفای نخستین بود. قبایل عرب مهاجر به کوفه عمدتاً به دو دسته کلی تقسیم می‌شدند: قبایل عدنانی (شمالی) و قبایل قحطانی (جنوبی یا یمانی). این تقسیم‌بندی دوقطبی، که ریشه در مناسبات جاهلی داشت، به‌سرعت به بستری برای رقابت‌های سیاسی، نظامی در کوفه تبدیل شد. که از زمان خلافت امام علی(ع) به بعد، نظام سیاسی عراق بر سازمان‌دهی قبیله‌ای استوار بود که در آن رهبران قبایل نقش واسطه بین دولت مرکزی و توده مردم را ایفا می‌کردند. انتخاب این شهر به‌عنوان مرکز خلافت امام علی(ع) در سال ۳۶ ق، کوفه را به کانونی برای مواجهه آرمان‌های عدالت‌محور خلافت علوی با منافع قبیله‌ای اشراف محلی تبدیل کرد. این مواجهه، که در بستر شهری با ترکیبی ناهمگون از قبایل عرب مهاجر رخ می‌داد، زمینه‌ساز بروز تنش‌های عمیق سیاسی و اجتماعی شد که تا سال‌ها پس از شهادت امام نیز ادامه یافت.

پژوهش حاضر با هدف تبیین چگونگی تأثیر مناسبات درون‌قبیله‌ای و بین‌قبیله‌ای بر کنش‌های سیاسی اشراف کوفه در عصر خلافت امام علی(ع) توجه دارد. و بر اهمیت ساختار قبیله‌ای به‌عنوان زیربنای اصلی مناسبات سیاسی در کوفه تأکید دارد و درصدد است تا با رویکردی جامعه‌شناختی ـ تاریخی و با بهره‌گیری از منابع کهن اسلامی، نسبت مناسبات قبیله‌ای با کنش‌های سیاسی اشراف را به‌صورت نظام‌مند تبیین نماید.

با وجود پژوهش‌های یادشده، خلأ اصلی در این است که تاکنون تحقیقی به‌طور نظام‌مند به رابطه مستقیم میان ساختار مناسبات قبیله‌ای و کنش‌های سیاسی اشراف کوفه در دوره خلافت امام علی(ع) نپرداخته است. پژوهش‌های موجود یا به کلیت جامعه کوفه توجه داشته‌اند، یا به نقش یک فرد خاص محدود شده‌اند و یا ساختار قبیله‌ای را به‌عنوان زمینه‌ای حاشیه‌ای مطرح کرده‌اند. ازاین‌رو، مقاله حاضر با رویکردی تازه به دنبال پر کردن این خلأ و تبیین نقش مناسبات قبیله‌ای به‌عنوان عامل ساختاری تعیین‌کننده در کنش‌های سیاسی اشراف است. فرضیه اصلی این است که مناسبات قبیله‌ای چه تأثیری بر کنش‌های سیاسی اشراف کوفه در عصر خلافت امام علی(ع) داشت؟ با وجود بیعت اولیه اشراف با امام علی(ع)، چرا کنش‌های سیاسی آنان در عمل، بیش از آنکه در راستای تحکیم حکومت علوی باشد، به تضعیف و بی‌ثباتی آن انجامید؟ نقش اشراف قبایل در دوران حاکمیت امام علی(ع) چگونه بوده است؟ این کنش‌ها چه نقشی در تضعیف کارآمدی حکومت ایشان ایفا کرد؟ پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌های اساسی است.

در بیشتر موارد این توجه، معطوف به موضوع بی‌وفایی و خیانت کوفیان شده و در این باره تحلیل‌هایی انجام گرفته است. لذا با جمع‌آوری و تجزیه مطالب قصد داریم مطالبی انسجام‌یافته در این پژوهش ارائه گردد تا خواننده در این پژوهش، آن دوران را بهتر درک کند. همچنین اهتمام بر آن است تا با پرهیز از تکرار آن گفته‌ها، گرایش برخی از کوفیان به امام علی(ع) از سال‌ها پیش از خلافتش، مورد ارزیابی قرار گیرد. چه عواملی علاوه بر موقعیت سوق‌الجیشی کوفه که در انتخاب این شهر به‌عنوان مرکز خلافت نقش داشت. امام با توجه به نیروی انسانی موجود، چه قابلیتی را برای کوفه در این انتخاب خود قائل بوده است؟ سرانجام اینکه با وجود استعدادها و فرصت‌های مناسب موجود موجب گردید تا تهدیدها و تنش‌ها در کوفه گسترش یابد و منجر به جنگ‌هایی در عصر خلافت آن حضرت شود؟ پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحقیقی تاریخی و مبتنی بر اسناد و مدارک اصلی انجام گرفته است. از نظر هدف کاربردی و به لحاظ گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و از ابزار فیش‌برداری استفاده شده است. روش پژوهش با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و جامعه پژوهش کل اشراف کوفه در قرون اولیه اسلام است. این پژوهش صرفاً به نقش سیاسی اشراف کوفه در قرن اول اسلام تمرکز دارد. و یافته‌های این پژوهش مؤید پاسخگویی به فرضیه تحقیق است.

پیشینه پژوهش

تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته است باعث شده که ذهن بسیاری از محققان و پژوهشگران تاریخ اسلام را به این موضوع جلب کند. کتاب‌های اولیه، تحقیقات جدید، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشگاهی از مهم‌ترین پژوهش‌هایی است که مطالب مهمی ارائه می‌دهند. با این حال پژوهش‌های متعددی به این موضوع پرداخته‌اند اما هنوز اندک است. پژوهش حاضر می‌کوشد تا با تکیه بر منابع تاریخی و تحلیلی تصویر کلی از وضعیت این موضوع ارائه دهد. در برخی پژوهش‌های معاصر مانند کتاب به این موضوع توجه شده است، تحقیقاتی نظیر کارهای سیدجعفر شهیدی و رسول جعفریان به نقش قبایل در صدر اسلام پرداخته‌اند، اما کمتر به تحلیل کنش‌های اشراف کوفه در دوره خاص خلافت امام علی پرداخته‌اند. خلأ موجود، عدم تبیین رابطه میان وفاداری قبیله‌ای و عملکرد سیاسی آنان در مواجهه با سیاست‌های امام است (Jafarian, 1999) در پژوهشی با عنوان «تاریخ سیاسی اسلام» روایت کرد کوفه شهری است که مرکز مهم سیاسی و نظامی مسلمانان در قرن نخست هست. این پژوهش بی‌ثباتی سیاسی کوفه تا حد زیادی ناشی از رفتار اشراف کوفه به‌عنوان رؤسای قبایل می‌داند. که همواره در تصمیم‌گیری‌های کلان دخالت داشتند و بدون جلب نظر آنان قیام یا جنبشی به نتیجه نمی‌رسید.

(Rajabi, 1986) در پژوهشی با عنوان «ریشه‌شناسی جریان سیاسی کوفی در نیمه نخست قرن اول هجری» نیز به این موضوع اما به‌طور کلی اشاره کرده است. خدری‌زاده و کاظمی (Khezri, 2010) پژوهشی با عنوان «موقعیت سیاسی نظامی کوفه» و راهبرد امام علی(ع) در انتقال و استقرار مرکز خلافت اسلامی در آن شهر انجام دادند. مؤلف در این مقاله می‌کوشد تا با رجوع به منابع معتبر و کاوش در اقوال مختلف مورخان، اهمیت شهر کوفه را در نیمه‌ی اول سده‌ی نخست و استراتژی امام علی(ع) را در گزینش آن به پایتختی مورد استدلال قرار دهد.

گروه دیگری از پژوهش‌ها به بررسی نقش شخصیت‌های خاص اشرافی پرداخته‌اند. به قلم شکرالله خاکرند (Ghanavat, 2010) نیز در پژوهشی با عنوان «موقعیت‌یابی اشراف قبیله‌ای رهبران رده) در دوران خلفای راشدین (با تکیه بر نقش اشعث بن قیس کندی و موقعیت‌یابی اشراف قبیله‌ای در حکومت علی(ع)» سخن به میان آورده است که، حضرت علی(ع) سیاست دگرگون‌سازی را در پیش گرفت و درصدد برآمد موقعیت این رهبران قبیله‌ای یا همان اشراف را تضعیف کند. ابن‌خلدون، به‌عنوان نظریه‌پرداز برجسته تاریخ‌نگاری اسلامی، در «مقدمه» خود به ناسازگاری بنیادین نظام قبیله‌ای با دولت مرکزی اشاره کرده و معتقد است که «یک کشور اگر دارای قبایل و خاندان‌های متعدد باشد، تثبیت حکومت در آن دشوار خواهد بود». این نظریه در مورد کوفه عصر امام علی(ع) مصداق عینی یافته است، چراکه تکثر قبیله‌ای و وفاداری‌های خویشاوندی، مانعی جدی بر سر راه تحقق عدالت علوی و ایجاد انسجام سیاسی بود.

پژوهش حاضر به بررسی مناسبات قبیله‌ای و تأثیر آن بر کنش‌های سیاسی اشراف کوفه در عصر خلافت امام علی(ع) پرداخته. و نمایان می‌کند که، اشراف کوفه به‌عنوان سران قبایل با نفوذی که بر مردم قبیله خود داشتند در مواقع حساس نقش بزرگی در بزنگاه‌های تحولات در تاریخ اسلام ایفا نمودند. ازاین‌رو، مطالعه نقش مناسبات اشراف کوفه در گذار تاریخ نه‌تنها برای شناخت تاریخ محلی عراق، بلکه برای فهم سازوکارهای شکل‌گیری قدرت و نابرابری اجتماعی در جامعه اسلامی قرن نخستین اهمیت بنیادین دارد.

درآمدی بر ساختار اجتماعی و قبیله‌ای کوفه در آستانه خلافت امام علی(ع)

کوفه در هشت کیلومتری شرق نجف و بر ساحل رود فرات قرار دارد. در شرق آن رود فرات، در غرب آن صحرا، در جنوب غربی آن شهر باستانی حیره، و در شمال شرقی آن ذی‌الکفل واقع شده است. به سبب نزدیکی به فرات و نیز جاری بودن یکی از شاخه‌های فرات در شرق آن (Al-Istakhri, 1989). زمین‌های اطراف حاصلخیز بود و آب‌وهوای آن از بصره بهتر است (Yaqut al-

(Hamawi, 1979). پس از پیروزی مسلمانان در نبرد قادسیه و تصرف دروازه‌های تیسفون، خلیفه دوم به سعد بن ابی‌وقاص، فرمانده سپاه اسلام در عراق، دستور داد تا در آنجا بماند. مسلمانان پس از چهارده ماه سکونت در مدائن و به‌رغم امتیازاتی که این شهر دارا بود. نتوانستند به آنجا خو بگیرند. آن‌ها به دلیل داشتن گله‌ها و رمه‌هایی که از جزیره‌العرب با خود آورده بودند باید با جایی سازش پیدا می‌کردند که هم دارای محیطی خشک و صحرایی باشد و هم از موقعیت زراعی مناسبی برخوردار باشد. در واقع فرماندهان مسلمان در بین‌النهرین به دنبال محل مناسبی بودند که حفاظت از مناطق تازه تصرف‌شده را امکان‌پذیر کند بدون آنکه به‌واسطه موانع طبیعی مانند رودخانه و دریا از خاک عربستان جدا باشد. سعد بن ابی‌وقاص پس از مکاتبه با خلیفه دوم و به دستور وی به دنبال جایی بود تا مناسب زندگی اعراب و شترهایشان باشد (Al-Tabari, 1993). سلمان فارسی و حذیفهٔ بن الیمان مأمور این کار شدند. آن‌ها پس از بررسی دو سه منطقه، منطقه نسبتاً مرتفعی را در کنار ساحل غربی رود فرات و نزدیک شهر باستانی حیره انتخاب کردند. به دنبال آن، سعد بن ابی‌وقاص دستور داد تا همگی به این منطقه کوچ کنند و در آنجا ساکن شوند.

نام «کوفه» از تپه کوچکی به نام «کوفان» گرفته شده است که در وسط آن واقع بود (Yaqut al-Hamawi, 1979). هدف از ساختن کوفه این بود که در جانب غربی فرات اردوگاه ثابتی برای لشکریان ایجاد شود (Le Strange, 2004). قطرب می‌گوید: «گفته می‌شود "القوم فی کوفان" یعنی آن گروه درباره امری گردهم آمدند.» ابوالقاسم می‌گوید: گروهی معتقدند که کوفه را به سبب موقعیتی که در زمین دارد کوفه نامیده‌اند، زیرا هر شنی که با ریگ آمیخته شود به آن کوفه گویند. دیگران گفته‌اند: «چون کوه "ساتید" همانند ابری آن را دربرگرفته آن را کوفه می‌خوانند.» ابن کلبی گوید: «کوفه به کوه کوچکی که در وسط آن قرار داشت و به آن کوفان می‌گفتند، نامیده شد و افراد با تجربه محل آن را طرح‌ریزی کردند و این کوه، بالاتر از سطح زمین کوفان بود، لذا به این نامیده شد» (Ibn A'tham al-Kufi, 1991). از گفته مورخین می‌توان دریافت که اندیشه خلافت کوفه در ابتدا به منزله اردوگاهی نظامی طراحی گردید تا گروه‌های مختلف در آن اقامت کنند، همیشه در حال آمادگی کامل باشند و با دقت لازم از آن‌ها استفاده شود، ازاین‌رو اولین ساکنین کوفه کسانی بودند که در جنگ قادسیه شرکت داشتند. هدف از ساختن کوفه این بود که در جانب غربی فرات اردوگاه ثابتی برای لشکریان ایجاد شود. (Le Strange, 2004) همچنین شهر کوفه در دوره امویان به‌عنوان پایگاهی سیاسی و نظامی در بین‌النهرین و به علت موقعیت جغرافیایی‌اش به‌عنوان مرکزی برای کنترل و نظارت بر ایران مطرح بود. در واقع در عهد امویان حاکم عراقین بصره و کوفه حاکم اصلی ایران تا حدود خراسان نیز محسوب می‌شد و این امر موجب افزایش اهمیت سیاسی و نظامی و در نتیجه رونق اقتصادی کوفه در عهد امویان شده بود (Jafarian, 2016).

ترکیب قبیله‌ای کوفه

باید دانست که گروه‌بندی اعراب و تنوع اقوام و مللی که به‌تدریج در کوفه سکنی گزیدند، از نکات بسیار مهمی است که در دهه‌های بعد نقش مهمی در تاریخ این شهر و حتی تاریخ خلافت اسلامی ایفا نمودند. پس از اینکه فاتحان جنگ قادسیه با زنان و فرزندان خود در این شهر اقامت گزیدند، گروه‌های دیگری از اعراب قبایل مختلف و غیراعراب، همچنین مسلمانان و غیرمسلمانان به کوفه مهاجرت نمودند. از اولین ساکنان کوفه می‌توان به هفتاد نفر از اصحاب پیامبر(ص) که در جنگ بدر حاضر بودند و سیصد نفر از اصحاب شجره، کسانی که با پیامبر بیعت مجدد نمودند (بیعت رضوان)، اشاره کرد (Ibn al-Faqih al-Hamadani, 1885).

اساس جمعیت کوفه را دو عنصر عرب و غیرعرب تشکیل می‌دادند. بخش عظیمی از این جمعیت را قبایلی تشکیل می‌دادند که از نقاط مختلف عربستان کوچ کردند، و پس از پایان جنگ‌ها ساکن آنجا شدند. این قبایل عربی خود به دو گروه بزرگ اعراب قحطانی یمنی) عدنانی (نزاری تقسیم می‌شدند. تعداد یمنی‌ها دوازده هزار نفر و نزاری‌ها هشت هزار نفر بود. محل اسکان آنان نیز به‌وسیله قرعه

مشخص می‌شد. بنابر قرعه، یمنی‌ها در سمت شرقی که امتیاز بیشتری داشت و به آب نزدیک‌تر بود، قرار گرفتند. و نزاری‌ها در سمت غربی که به سمت صحرا بود، جایگزین شدند (Tabatabaei, 1994). البته به همراه سپاه سعد ابی‌وقاص دسته دیگری از اعراب مسیحی بودند که ساکن عراق بودند و با ایرانیان در جنگ بودند. این گروه در زمان فتح ایران به سپاه اعراب پیوستند و مسلمان شدند. این اعراب از بنی‌تغلب بودند که به همراه قبایل ایاد و نمر که مطیع آنان بودند، پیش سعد به مداین رفتند و پس از آن با وی در کوفه منزل گرفتند (Tabatabaei, 1994).

جمعیت غیرعرب کوفه را گروهی از ایرانیان تشکیل می‌دادند که به آنان «حمراء دیلم» می‌گفتند. از نظر اجتماعی در طبقه «موالی» قرار می‌گرفتند. آنان سربازان ویژه ارتش شاهنشاهی ایران بودند که در نبرد قادسیه پس از کشته شدن فرمانده خود رستم از سعد ابی‌وقاص امان خواستند، با این شرط که هر کجا خواستند، اقامت کنند و با هر کسی می‌خواهند هم‌پیمان شوند و در حق ایشان عطایا مقرر گردد. خواسته آنان پذیرفته شد و با «زهرة بن حویه سعدی» از بنی‌تمیم هم‌پیمان شدند و سعد آنان را در جایی که خود خواستند منزل داد برای هریک از آنان یک هزار درهم مقرر داشت. این عجمان، بزرگی داشتند که او را دیلم می‌خواندند و حمراء دیلم به خاطر رنگ پوست حد واسط بین سفید و سیاه است، عرب موالی را «حمراء» می‌نامد. سعد آنان را امان داد و مسلمان شدند و در فتح مداین همراه سعد بودند و در فتح جلولا شرکت داشتند. سپس رهسپار شده همراه مسلمانان در کوفه منزل گرفتند (Al-Qazwini, 1994).

تعداد این ایرانیان چهار هزار نفر بود که دست‌کم از نظر تعداد، یکی از قوی‌ترین واحدهای جمعیتی را در کوفه تشکیل می‌دادند (Al-Qazwini, 1994). علاوه بر فاتحین مسلمان و ایرانیانی که در کوفه مستقر شده بودند، سریانی‌های ساکن اطراف حیره و نجف، نجرانی‌های یمن که تعدادی از نبطیان و ساکنین بیابان‌های میان کوفه و بصره نیز به این شهر روی آوردند (Al-Istakhri, 1961). یهودیان هم وارد کوفه شدند. که بعدها جمعیتشان افزایش یافت. دو گروه مسیحیان نسطوری و یعقوبی نیز در کوفه مستقر بوده‌اند (Massignon, 1939).

مفهوم اشراف و شکل‌گیری آنان در کوفه

اشراف در لغت بزرگان، بلندپایگان و افراد با منزلت اجتماعی بالا است. در ساختار اجتماعی عرب جاهلی و سپس صدر اسلام اشراف نمایندگان خانواده‌های صاحب نفوذ قبیله‌ای بودند که ویژگی‌هایی چون شرافت نسبی و سابقه جنگی، ثروت، سخاوت از جمله شاخصه‌های برجسته آنان محسوب می‌شد (Ibn Khaldun, 2004). در کوفه، این عنوان بیشتر به مهاجران نخستین فرماندهان فتوحات اطلاق می‌شد که از قبیله‌های قریش، تمیم، ازد، مذحج و سایر قبایل بزرگ عرب بود (Al-Baladhuri, 1947). شهر کوفه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز سیاسی و نظامی صدر اسلام محل تجمع گروهی از نخبگان عرب بود که در ادبیات تاریخی به‌عنوان اشراف شناخته می‌شوند (Jafarian, 2016). اشراف کوفه در شکل‌گیری ساختار قدرت، تحولات سیاسی رخدادهای مهم قرن اول هجری نقش برجسته‌ای ایفا کردند. یافته‌ها نشان می‌دهد که اشراف نه‌تنها در ساختار قبیله‌ای بلکه در دستگاه خلافت نیز نفوذ گسترده‌ای داشتند. از عوامل اصلی فراز و فرود جنبش‌های آن عصر به شمار می‌روند. پس از فتح عراق در دوران عمر بن خطاب، کوفه در سال ۱۷ ق به‌عنوان پادگان و محل اسکان سپاهیان تأسیس شد. گروه‌های متعددی از مهاجران، صحابه و جنگاوران در آن ساکن شدند این مهاجران که دارای سابقه نبرد، سهم از غنایم و غنایم روابط نزدیک با خلفا بودند به‌تدریج طبقه ممتاز را تشکیل دادند. که به‌عنوان اشراف کوفه شناخته می‌شدند (Al-Tabari, 1993).

جایگاه و نفوذ اشراف قبائل در دل ساختار قدرت کوفه

در میان شهرهای پرآوازه تاریخ اسلام، کوفه چونان گوهری تابناک در کرانه فرات می‌درخشید. شهری که نه از پی سنت کهن، بلکه از آهنگ اراده سپاه اسلام سر برآورد. در این دیار نوپا، ساختار اجتماعی چنان بافته شد که تار و پود آن را اشراف در هم تنیدند. پایگاه اجتماعی اشراف در ساختار کوفه، نه بر بنیاد دیوارهای کهن

قبیله، بلکه بر شالوده سابقه در اسلام و شرکت در فتوحات استوار گشت. اینان پیشگامان اسلام و سواران حماسه‌های فتح بودند. صحابه بزرگوار و یاران نزدیک پیامبر که نامشان در دفتر ایمان زرین نشسته بود، ستون‌های این کاخ شکوهمند شدند. مال و ثروت انبوه، که از خوان گسترده فتوحات نصیبشان گشته بود، بنیاد قدرت اقتصادی ایشان را تشکیل داد. اشراف کوفه در رده‌های فرماندهی سپاه و والیان شهر جای گرفتند و حلقه اتصال میان توده‌های مردم و مرکز خلافت شدند. این جایگاه بلند، رفته‌رفته شکافی ژرف میان ایشان و توده مردم پدید آورد. توده‌هایی که بیشتر از اقوام گوناگون تشکیل می‌شدند و سهمی از قدرت و ثروت اشراف نداشتند. کوفه در سایه این ساختار نابرابر، به شهری پرتنش بدل گشت. نارضایتی توده‌های محروم، چونان آتشی زیر خاکستر، همواره در کمین شعله‌ور شدن بود. این آتش، به‌ویژه در رخدادهای خونینی چون قیام امام حسین(ع) و نهضت توابین زبانه کشید. قیام‌هایی که ریشه در بی‌عدالتی‌های ساختار اجتماعی کوفه داشت. بدین‌سان، پایگاه اجتماعی اشراف در ساختار کوفه، با همه شکوه و جلال ظاهری، بنیانی سست داشت. بنیانی که بر شکاف‌های طبقاتی و بی‌عدالتی اجتماعی استوار شده بود و سرانجام، هم اشراف را به ورطه سقوط کشاند.

پایگاه اشرافیت کوفه عمدتاً بر عوامل زیر استوار بود:

۱- ساختار قبیله‌ای و جایگاه نسبی: اشراف کوفه بیشتر روستای قبایل بزرگ همچون تمیم، ازد، کنده، همدان، مذحج، خزاعی بودند که مهاجرت آن‌ها به کوفه به فرمان عمر صورت گرفت. جایگاه قبیله‌ای اصلی‌ترین سرمایه اجتماعی آنان بود (Al-Baladhuri, 1947).

۲- سابقه در اسلام و جنگ‌ها: برخی اشراف کوفه از صحابه یا تابعین برجسته بودند و در فتوحات بزرگ اسلامی مانند: قادسیه، جمل، صفین و نهروان نقش مهمی داشتند. این سوابق باعث افزایش شأن اجتماعی آنان در میان قبایل شد (Al-Tabari, 1993). منابع قدرت و نفوذ اجتماعی اشراف کوفه به تقسیم عطایا، ضبط غنایم جنگی و تصدی مناصب دیوانی نقش مهمی داشتند. نظام دیوانی عمر بن خطاب حقوق ماهیانه بر اساس تقدم در اسلام جایگاه قبیله‌ای قرار داد که به نفع اشراف عرب بود و باعث نفوذ قدرت آنان شد (Ibn Khaldun, 2004).

۳- ارتباط با حکومت مرکزی: بسیاری از اشراف کوفه با خلفای اموی ارتباط نزدیک داشتند و مناصب کلیدی چون ولایات، قضاوت و فرماندهی سپاه در اختیار گرفتند. حکومت نیز با دادن عطایا و امتیازات ویژه وفاداری آنان را حفظ می‌کرد (Modarres Tabatabaei, 2008). برخی از اشراف چهره‌های مذهبی نیز بودند با عنوان قاری یا شیخ نقش دینی و فقهی داشتند. این موقعیت به آنان قدرت مشروعیت‌بخشی نیز می‌داد (Ibn Abi al-Hadid, 1964). اشراف کوفه عمدتاً از قبایل عربی یمنی و مضری تشکیل می‌شدند. آنان در تصمیمات اولیه شهر نقش مهمی داشتند. در توزیع زمین اموال و مناسب اداری سهم قابل توجهی داشتند (Al-Tabari, 1993).

این گروه به‌ویژه از زمان خلافت امام علی(ع) با تشیع آشنا شدند و برخی از آنان به حامیان فعال اهل بیت بدل شدند. امام علی(ع) با استقرار در کوفه اشراف قبایل را در اداره حکومت دخیل کرد. اشرافی چون سعید بن قیس همدانی، اشعث بن قیس کندی و قعقاع بن عمرو و تمیمی در فرماندهی نظامی، قضاوت و مشاوره‌های سیاسی نقش داشتند (Ibn Abi al-Hadid, 1964). اما پس از شهادت امام علی(ع) هیچ‌یک از ائمه معصوم در کوفه ساکن نشدند. اما شیعیان این دیار همواره با ایشان در ارتباط بودند (Al-Dinawari, 1967).

چهره‌های شاخص اشراف شیعه کوفه

مالک اشتر نخعی: از قبیله نخع و از بزرگ‌ترین اشراف کوفه، یار نزدیک امام علی(ع) وی در جنگ‌های جمل و صفین فرماندهی بخشی از سپاه امام را بر عهده داشت و به دلیل وفاداریش از سوی امام به دولت مصر منصوب شد (Al-Tabari, 1993). شهادت او پیش از رسیدن به مصر ضربه بزرگی به تشیع سیاسی وارد کرد.

حجربن عدی: از اشراف بزرگ قبیله کنده و از یاران خاص امام علی(ع) که پس شهادت امام علی(ع) از جانشینی حسن بن علی(ع)

حمایت کرد، او به دلیل اعتراض به لعن امام علی(ع) در منبر، توسط معاویه دستگیر و به شهادت رسید (Ibn A'tham al-Kufi, 1991).

رشید هجری: از تابعین و بزرگان شیعه کوفه که از علمای برجسته نیز محسوب می‌شد. وی به دلیل حمایت از اهل بیت(ص) و تبلیغ تشیع، توسط عبیدالله بن زیاد به طرز فجیعی اعدام شد (Al-Masudi, 1968).

میثم تمار: هرچند در معنای اجتماعی کلاسیک، میثم را نمی‌توان اشراف قبیله‌ای دانست. اما جایگاه او در میان نخبگان فکری کوفه و ارتباط نزدیکش با امام وی را به یکی از رهبران فکری جریان شیعی بدل به دست ابن زیاد به دار آویخته شد (Modarres Tabatabaei, 2008).

سلیمان بن صرد خزاعی: سلیمان از قبیله خزاعه بود که در میان قبایل یمنی‌تبار کوفه جایگاه بالایی داشتند. او از جمله اشراف شیعه و از اصحاب امام علی(ع) به شمار می‌رفت و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت جنگید (Ibn Abi al-Hadid, 1964). وی در جنگ عین‌الورده در نزدیکی مرزهای شام که در آن سلیمان و اکثریت یارانش به شهادت رسیدند (Al-Tabari, 1993).

از دیگر چهره‌های شیعه کوفه می‌توان از حبیب بن مظاهر اسدی، رفاعه بن شداد بجلی، عبدالله بن عوف، عبدالله بن سعد، کثیر بن شهاب، سعید بن قیس همدانی و ... نام برد.

شبکه‌های خویشاوندی و تأثیر آن بر تصمیم‌گیری سیاسی

اشراف کوفه در قرن اول ق، به‌عنوان ستون‌های اصلی ساختار اجتماعی و قبیله‌ای شهر، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به روابط میان طبقات مختلف و مدیریت نظم اجتماعی ایفا کردند. منابع دست اول مانند ابومخنف، یعقوبی و طبری نشان می‌دهند که اشراف کوفه نه‌تنها به‌عنوان سران قبایل عمل می‌کردند، بلکه در اداره محلات و تنظیم مناسبات بین مهاجرین، انصار، بطن‌های مختلف و ساکنان بومی نیز نقش داشتند (Khezri, 2010). در زمان خلافت علی(ع)، بسیاری از تصمیمات سیاسی و نظامی با نظر اشراف بزرگ قبایل مانند سلیمان بن صرد خزاعی و عمرو بن حزم انجام می‌شد این امر نشان‌دهنده تثبیت جایگاه اجتماعی آنان است (Al-Tabari, 1992).

اشراف کوفه نقش مهمی در حل‌وفصل نزاع‌های داخلی و قبیله‌ای داشتند. آنان با ایجاد توازن میان گروه‌های مختلف، از خشونت‌های گسترده جلوگیری می‌کردند. و همزمان موقعیت قدرت خود را تحکیم می‌نمودند (Al-Yaqubi, 1977). اشراف با کنترل شبکه‌های اقتصادی و اجتماعی قدرت خود را بر طبقات متوسط و فرودست نیز اعمال می‌کردند. این کنترل، هم موجب ثبات اجتماعی می‌شد و هم باعث نارضایتی و اعتراض‌های مردمی. بلاذری اشاره می‌کند که در جریان قیام‌های اولیه برخی اعتراض‌ها به نفوذ اشراف و توزیع ناعادلانه منابع مرتبط بود و این امر نشان‌دهنده نقش دوگانه آنان در جامعه ثبات و فشار اجتماعی است (Al-Baladhuri, 1947). در تحلیل منابع تاریخی و پژوهش‌های معاصر نشان می‌دهد که اشراف کوفه در قرن اول ق به‌عنوان پایه‌های نظم اجتماعی، واسطه میان طبقات و عامل تثبیت ساختار قبیله‌ای عمل کردند. آنان نه‌تنها قدرت خود را در سطح سیاسی و اقتصادی حفظ نمودند، بلکه با ایجاد شبکه‌های اجتماعی و فرهنگی، ساختار شهر و جامعه کوفه را شکل دادند.

پس از کشته شدن خلیفه سوم عثمان بن عفان، خلافت به امام علی(ع) رسید. در این دوره شهر کوفه به‌عنوان مرکز نظامی و سیاسی خلافت نوپای امام انتخاب شد، اما یکی از چالش‌های عمده امام در اداره حکومت مواجهه با اشراف بود. اشراف اغلب در دوره‌های پیشین قدرت یافته بودند و منافع اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای در ساختار قدرت داشتند (Al-Nuwayri, 1985). در دوره خلافت عمر و عثمان با توسعه فتوحات و توزیع غنائم بسیاری از سران قبایل عربی در کوفه به ثروت و نفوذ چشمگیری دست یافتند. خلیفه عثمان با سپردن مناصب کلیدی به وابستگان بنی‌امیه و بزرگان قریش به رشد بیشتر اشراف‌گرایی در کوفه کمک کرد (Al-Baladhuri, 1947). پس از کشته شدن عثمان بیشتر مردم کوفه از جمله سران

قبایل با علی بیعت کردند. اشراف نیز به دلیل محبوبیت گسترده میان توده‌ها ناگزیر به بیعت شدند. اما برخی این بیعت‌ها غیرواقعی و سیاسی بود زیرا اشراف نگران محدود شدن منافع خود در حکومت عدالت‌محور بودند (Al-Yaqubi, 1992). در ایام خلافت امام علی(ع) این مشکل گریبانگیر ایشان هم گردید که عده‌ای از صحابه و نزدیکان از همراهی با امام در بسیاری از جنگ‌ها سرباز می‌زدند. اینان کسانی بودند که نه در کار قتل عثمان مشارکت داشتند و نه با علی(ع) بیعت نمودند. در واقع خط‌مشی بی‌طرفی را برگزیدند. بعضی از منابع از عدم بیعت آن‌ها با امام و پاره‌ای دیگر از بیعت، ولی عدم حضورشان در جنگ‌های او بر ضد مخالفان سخن گفته‌اند (Ibn al-Jawzi, 2006).

نقش سیاسی اشراف کوفه در دوره خلافت امام علی(ع)

دوره انتقال و استمرار حکومت (۳۶-۳۷ ق)

در جوامع بشری علی‌الخصوص در جامعه‌ی دینی آنجا که معیار شرافت و برتری، تقوا نباشد، اشرافیت پدید می‌آید. این طبقه به دلیل جایگاه و اعتباری که نزد عامه‌ی مردم جامعه داشته‌اند و به واسطه‌ی برجستگی‌های ذاتی و اکتسابی خویش همواره از قدرت بالایی در تأثیرگذاری بر افکار، کردار و عادات دیگر طبقات جامعه برخوردار بوده‌اند. ازاین‌رو استمرار و بقای هر نظام اجتماعی و سیاسی وابسته به حضور و نحوی فعالیت افراد شاخص و ممتازی است که در مناسبات اجتماعی «اشراف»، «نخبگان» و یا «خواص» تلقی می‌شوند. این دسته از اجتماع همیشه و به‌طور مطلق در مسیر اعتدال، منطق و حقیقت گام برنداشته‌اند و به واسطه‌ی موقعیت ممتاز اجتماعی و برجستگی‌های شخصی و اکتسابی که واجد آن بوده‌اند، سوءاستفاده‌هایی کرده و دچار انحرافاتی نیز گشته‌اند (Blachère, 1984). جایگاه و منزلت اجتماعی‌شان این توانایی را به آنان داده که جامعه را هم به انحراف و عدول از مسیر حق و عدالت سوق دهند. چراکه عامه‌ی مردم توده‌هایی هستند که سکان هدایت خود را به دست اشراف و بزرگان قوم سپرده‌اند تا با نگرش و بینش خود و حفظ مصالح و منافع مردمی در جهت تحقق عدالت اجتماعی گام بردارند. حال اگر این عملکرد مثبت باشد، مردم نیز در صحنه‌های مختلف جامعه، در جنگ، جهاد و بحران‌ها همراهی لازم را با آنان خواهند داشت؛ و اگر پدیده اشرافیت با امتیازخواهی و امتیازطلبی همراه باشد، عامه‌ی مردم بی‌تأثیر از تحرکات و سیاست‌های اشراف نخواهند بود و در معرض تبلیغات تحریک‌آمیز خواص دچار انحراف و عدول از مسیر حق می‌گردد (Blachère, 1984). قالب شکل‌گیری اشرافیت در جوامع به‌صورت اشرافیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و خاصه در جوامع دینی به‌صورت اشرافیت مذهبی است. اما ظهور اشرافیت در شهر کوفه که متأثر از تحولات تاریخی پس از رحلت پیامبر به‌خصوص در عصر خلافت عثمان است. هم ماهیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد و هم از ماهیتی فکری و عقیدتی برخوردار است. بر همین اساس، بنا داریم گونه‌های اشرافیت در این شهر، و نیز تأثیرگذاری آن بر تمامی شئون زندگی مردم و آسیب‌ها و انحرافاتی که از این رهگذر حاصل شده است را مورد بررسی قرار دهیم (Al-Thaqafi al-Kufi, 1994).

انتخاب کوفه به مرکزیت خلافت اسلامی

امام علی(ع) پس از پایان جنگ جمل دیگر به مدینه بازنگشت و برای نخستین بار شهری به جز مدینه را به‌عنوان مرکز خلافت اسلامی قرار داد. حضرت در سخنان با مردم کوفه با صراحت این انتخاب را به علت درگیری‌های درون خلافت اسلامی و حمایت آنان از خود ذکر می‌کند که به شرح ذیل است:

گسترش مرزهای جغرافیایی جهان اسلام: با اینکه از رحلت پیامبر اعظم(ص) تا خلافت امام علی(ع) نزدیک به ۲۵ سال می‌گذشت اما در طول این مدت خلافت اسلامی از محدوده شبه‌جزیره عربستان به طرف دو امپراطوری ساسانی و روم گسترش یافته بود. این امر اقتضا می‌کرد در خصوص مکان مرکز خلافت اسلامی تغییراتی صورت گیرد. با وجود این به دلیل جایگاه و سابقه ارزشمند شهر مدینه به‌عنوان اولین شهر اسلامی و سپس مرکز حکومت پیامبر این ضرورت نادیده انگاشته شد. مدینه در شبه‌جزیره عربستان می‌توانست نقش یک مرکز را ایفا نماید اما پس از فتوحات اسلامی در جنوب

غربی خلافت و با فاصله طولانی از این سرزمین قرار داشت، در مقابل کوفه تقریباً قلب جهان اسلام واقع شده بود.

حمایت ارادتمندان امیرالمؤمنین علی(ع) در کوفه: با آغاز فتوحات اسلامی بسیاری از افراد دلاور و با نفوذ از مدینه به مکه و دیگر مناطق شبه‌جزیره به مناطق جدید و خصوصاً اهل کوفه مهاجرت نمودند. اشخاصی که هنوز در مکه و مدینه اقامت داشتند بعضاً نظر مساعدی به امام نداشتند به‌عنوان مثال بنی‌امیه که پس از خلیفه سوم در امور سیاسی و اقتصادی نفوذ بسیار یافتند با وی مخالفت می‌نمودند. زیرا علی(ع) در کنار پیامبر بزرگان بنی‌امیه را که سرمداران کفر بودند به قتل رسانده بود. در جریان جنگ جمل، صفین و نهروان کمک چندانی از شبه‌جزیره برای امام ارسال نشد، بلکه بار اصلی بر عهده مردم کوفه قرار داشت تردیدی وجود ندارد که در کوفه نیز افرادی مخالف و به‌خصوص بی‌تفاوت و فرصت‌طلب نیز حضور داشتند و آن‌ها نیز فعالیت خود را بر اساس شرایط و منافعشان تنظیم می‌کردند.

تغییر اوضاع شکل‌گیری شرایط نوین: خلع معاویه از استانداری شام و سرپیچی معاویه از این دستور امیرالمؤمنین موجب ایجاد شرایط جدیدی در درون خلافت اسلام شد فاصله طولانی میان مدینه و شام باعث می‌شد تا عملاً خلیفه اسلام به دور از مناطق وسیع جان اسلام باشد و معاویه که بر شام تسلط داشت از این شرایط بیشترین استفاده را می‌برد و دیگر مناطق را با زر و زور تصمیم خود می‌نمود مجموعه این عوامل موجب شد تا امام کوفه را به‌عنوان مرکز خلافت اسلامی برگزیند متأسفانه در این شهر بین افراد سودجو و عافیت‌طلب پس از جنگ جمل و صفین اذعان بسیاری را مشوش کرده و شبهات و ایرادات خود را آزادانه در جامعه پخش می‌نمودند در نتیجه عصیان سرپیچی و زمزمه مخالفت در کوفه گسترش یافت (Al-Thaqafi al-Kufi, 1994).

کوفه تجلی‌گاه جاذبه و دافعه علی(ع)

معمولاً انسان‌های نامدار که نقشی در تاریخ داشته‌اند، عده‌ای آن‌ها را همراهی نموده و برخی با آن‌ها مخالفت کرده‌اند. به گفته مطهری این افراد جاذبه و دافعه دارند. امام علی(ع) از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه. جاذبه و دافعه او سخت نیرومند است، شاید در تمام قرون و اعصار، جاذبه و دافعه‌ای به نیرومندی جاذبه و دافعه علی(ع) پیدا نکنیم (Motahhari, 1987). با صرف‌نظر از بیان و یا تکرار حوادث تاریخی که در فصل‌های دیگر پژوهش به آن پرداخته شده است. می‌توان اوج محبت و نهایت دشمنی با امام را در کوفه مشاهده نمود. رمز جاذبه امیرالمؤمنین به پیوند ایشان با خدا بازمی‌گردد، پیامبر اعظم دوست داشتن علی را ایمان می‌شمرد همچنین می‌فرمود: خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و در دوستی راستین باشد (Ibn al-Athir, 1989).

واکنش اشراف در انتقال پایتخت

امام علی(ع) که عملاً در مدینه طرف‌داری نداشت مورد توجه ناراضیان ولایات گوناگون به‌ویژه کوفه قرار گرفت خاصه تمایلات شیعی و علاقه به خاندان علی قلوب اهل کوفه ریشه قوی داشت. هر وقت یک علوی در خارج از کوفه علم برمی‌داشت و سر به شورش می‌زد انتظار می‌رفت کسانی از کوفه به یاری او برخیزند. اهل کوفه در دعوی دلیرتر بودند تا در انجام کار. لیکن به هر حال غالباً هر جا فتنه‌ای برمی‌خاست دست آن‌ها در آن فتنه دیده می‌شود. در اوایل کار عثمان جندب بن عبدالله ازدی حضرت علی(ع) را در مدینه ملاقات کرد و شروع به نشر فضایل او در کوفه نمود که توسط ولید دستگیر و زندانی شد. عمرو بن حمق خزاعی نیز از قاریان کوفه بود که به سبب اعتراض به حکومت سعید بن عاص در کوفه، ایشان در نتیجه به دمشق تبعید شد (Al-Baladhuri, 1936). پس از قتل عثمان از نزدیکان حضرت علی(ع) در کوفه گردید.

با انتشار خبر برگزیده شدن حضرت علی(ع) به خلافت توسط مهاجران و انصار، بیعت با آن حضرت در کوفه و دیگر شهرها نیز آغاز شد ولی مردم کوفه پیش از دیگران از بیعت با آن حضرت استقبال نمودند (Al-Masudi, 1968). امام علی(ع) پیش از جنگ جمل با فرستادن امام حسن(ع) و عمار یاسر به سوی کوفیان آنان را به یاری طلبیدند که قریب نه هزار تن در ذی‌قار به آن حضرت پیوستند. علاوه بر این طوایفی موسوم به زط و سیابچه، که از جمله

ساکنان قدیمی کوفه بودند در جریان جنگ جمل در اطراف بصره با سپاهیان اصحاب جمل مقابله نمودند آن‌ها در کوفه به سپاه امام پیوستند و در رکاب آن حضرت جنگیدند. امام علی(ع) که شاهد فداکاری خالصانه ایرانیان حاضر در سپاه خود بودند. با ارسال نامه‌هایی به عاملان خود در همدان و آذربایجان نیروهای ایرانی را برای مقابله با معاویه در جنگ صفین به یاری طلبیدند (Ibn A'tham al-Kufi, 1991). برخلاف نظر برخی معتقدند هدف امام علی(ع) از رفتن به کوفه صرفاً مواجهه با شورشیان و نزدیکی به شام برای رویارویی با معاویه بود و آن حضرت درصدد نبودند که آنجا را مقر دائمی حکومت خویش قرار دهند. دلایلی وجود دارد که عکس این ادعا را اثبات می‌کند. از جمله این دلایل می‌توان به موقعیت برتر جغرافیایی، شرایط خوب اقتصادی و نیروی فراوان انسانی و نظامی فعال در کوفه اشاره نمود این در حالی است که مدینیان روحیه جنگی و معنوی خود را از دست داده بودند (Rajabi, 1986).

چالش‌های امام در عزل والیان پیشین

انتصاب‌گرایی به معنای اختصاص مناصب حکومتی و اداری به افراد بر اساس روابط خانوادگی، قبیله‌ای یا نفوذ اجتماعی است، نه صرفاً شایستگی یا توانمندی در کوفه، این سنت از همان ابتدای تأسیس شهر وجود داشت. اشراف قبیله نقش اصلی در تعیین مناصب داشتند بسیاری از انتصابات اشراف باعث تقویت حکومت مرکزی در فتوحات عراق و شام شد (Rajabi, 1986). وقتی منافع قبیله‌ای اشراف تأمین نشد، آن‌ها یا بی‌تفاوت بودند یا علیه حکومت شورش کردند. همین‌که عثمان به خلافت رسید، به عمر قول داد عاملان او را از کار برکنار نکند خلافت عثمان نقطه‌ی عطفی برای امویان بود (Ibn Hajar al-Asqalani, 1995). زیرا این خاندان سابقه‌ی درخشانی در اسلام نداشتند و بیشتر آن‌ها تا زمانی که برق شمشیر مسلمانان در مکه چشمشان را خیره نکرده بود، اسلام را نپذیرفتند، بنابراین امیدی به رسیدن به مناصب و مقامات عالی نداشتند. اما واگذاری خلافت به عثمان چنان آنان را به وجد آورد که ابوسفیان نتوانست شادی خود را از این واقعه پنهان سازد (Ibn Hajar al-Asqalani, 1995).

انتصاب ولید بن عقبه، برادر خلیفه و یکی از اشراف، به‌عنوان حاکم کوفه کمک زیادی به رهبران سنتی قبیله کرد تا قدرت و نیرومندی خود را بازگردانند. ازاین‌رو نه‌تنها رهبران نیرومند قبیله‌ای، بلکه حتی رهبران رده نیز با شدت تمام‌تر ظاهر شدند و بر تارک امور استان‌ها قرار گرفتند (Rajabi, 1986). این امر به قیمت جان رهبرانی از کنده، مانند حجر بن عدی کندی که اعتبار اسلامی فراوان داشتند، تمام شد.

نمونه‌ی مهم دیگر از به‌کارگمارده‌شده‌ها را می‌توان در سال ۳۴ ق دید، یعنی زمانی که «سعید بن عاص» انتصابات جدیدی داشت (Roucek, 1971). این انتصابات بود که کوفه یکی از بحرانی‌ترین سال‌های خود را سپری می‌کرد. چراکه این رهبران مذهبی از نیرومندترین مخالفان ولید بن عقبه و جانشین او، سعید بن عاص، اشرافی دیگر مکه و بالنتیجه عثمان بودند. افراد جدید به خود اجازه می‌دادند، تا اشرافی‌گری کهنه را دیگر بار استیلا بخشند (Roucek, 1971). هرچند این انتصابات که اساس آن همان حکومت اشراف و اشرافی‌گری دوران جاهلیت و ثروت و اعتبار قبیله‌ای است. خصوصاً در دوران سعید با بازیافتن اشراف قبایل به مجلس و محفل امیر کوفه، نتیجه‌ای جز نارضایتی مردمی نداشت که شرف اسلامی‌شان در سایه‌ی شمشیرهایشان حاصل شده بود (Roucek, 1971).

نقش اشراف در شکل‌گیری جریان‌های مخالف

جنگ جمل (۳۶ق)

بررسی تقابل اشراف کوفه با نبردهای آغازین خلافت امام علی(ع) در قرن اول هجری نشان می‌دهد که این گروه اجتماعی بیش از آنکه همراه و همدل با امام باشند بازیگران مصلحت‌اندیش محافظه‌کاری بودند که در مقاطع حساس به جای یاری سد راه عدالت‌طلبی علی(ع) بودند. در نبرد جمل، بسیاری از اشراف کوفه به دلایل قبیله‌ای انگیزه‌های شخصی از حضور فعال طفره رفتند یا دیر وارد جنگ شدند. با وجود آن برخی چون مالک اشتر و عمار بن یاسر با امام و

همراه بودند در حالی که اشرافی چون اشعث ابن قیس از میان روان بودند (Al-Baladhuri, 1947). افرادی همچون سعید بن قیس همدانی فقط پس از بسیج عمومی مردم به صفوف لشکر پیوستن برخی نیز موضعی بی‌طرف یا منفعت‌طلبانه داشتند (Ibn A'tham al-Kufi, 1991).

موضع‌گیری اشراف کوفه در برابر خلافت امام در لشکرکشی به بصره

نبرد جمل تجلی انتخاب آگاهانه قدرت: برپایی جنگ جمل نخستین اقدامی بود که ضمن آن مسلمانان با هم‌کیشان خود درگیر می‌شدند. در این جنگ با وجود پیروزی غنیمتی وجود نداشت. و این مسئله برای قبایل مزبور از جمله قاریان ایجاد مشکل می‌کرد. یکی از قاریان از امام علی(ع) در مورد تقسیم غنایم جنگ جمل پرسید: که چگونه ممکن است ریختن خون کسی روا باشد اما گرفتن مال او ناروا؟ حضرت در پاسخ به او فرمودند: این زنان و فرزندان هیچ راهی نیست، که آنان در سرزمین مسلمانانند و همانا فقط کسانی را که با ما جنگ کرده‌اند و کسانی را که بر ما ستم کرده‌اند کشته‌ایم ولی اموال ایشان میراث کسانی است که مستحق دریافت آن هستند و از خویشاوندان ایشانند. این مشکل، در جنگ جمل خود را نشان داد. و به‌طور طبیعی سبب شد تا برداشت اولیه‌ی بدویان مسلمان از جهاد و نیروهایی که در برابر آنان قرار می‌گیرند دستخوش تغییر و دگرگونی شود (Jafarian, 2004).

اندیشه قعود در روند جنگ جمل به همت یاران و فرماندهان عالی‌رتبه‌ای همچون عمار، مالک اشتر نمود چندانی نداشت. اما در روند جنگ صفین و پذیرش حکمیت بسیار تأثیرگذار بود. با طولانی شدن این جنگ فرسایشی، آمار تلفات افزایش یافته بود و شماری از صحابه بزرگوار پیامبر به شهادت رسیده بودند (Ibn A'tham al-Kufi, 1991). از طرفی دست نیافتن به غنائم جنگی برای اعرابی که در جنگ‌های گذشته غنیمت‌های فراوانی کسب کرده بودند، اما اکنون در رکاب امام، تنها غنائم حاضر در صحنه جنگ نصیبشان شده بود، کم‌کم انگیزه‌ها و نیات درونی افراد دودل و کج‌اندیش را نمایان ساخت.

در این میان نقش افراد و بزرگان قبائل همچون اشعث بن قیس و نیز فتنه‌انگیزی معاویه و عمروعاص را نباید بی‌تأثیر دانست گویند: اشعث در میان قوم خود ایستاد و به آنان گفت در روز گذشته جنگ ویرانگر را مشاهده کردید که چگونه بود. به خدا سوگند اگر فردا رویاروی هم شویم، موجب نابودی عرب و درمانده شدن نوامیس می‌شود، جاسوسان این سخن اشعث را به معاویه رساندند و او نیز سخن اشعث را تأیید کرد و گفت: اگر فردا رویاروی شویم و بجنگیم رومیان به زن و فرزند شامی‌ها و دهقانان ایرانی به زن و فرزند عراقی‌ها حمله خواهند کرد و سپس دستور داد تا قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند (Ibn A'tham al-Kufi, 1991). ادامه همین زمزمه‌ها بود که لشکریان امام از فرمان ایشان سرپیچی می‌کردند، در حالی که سپاهیان معاویه به این امر اهتمام چشمگیر داشتند. امام از این واقعه با تأسف یاد کرد و فرمود: دریغا توده‌ای که با من هستند از فرمانم سرپیچی می‌کنند ولی همراهان معاویه از او فرمان می‌برند و در برابرش او هم گردنکشی نمی‌کنند.

نقش‌آفرینی اشراف در تجهیز و هدایت سپاه: تئوری‌سازی مخالفان در جهت موجه شمردن شورش علیه امام علی(ع) این صورت بود که طلحه و زبیر متوجه این امر بودند و می‌دانستند که ادعایشان در مورد اینکه با زور و کراهت با امام بیعت کردند، ادعای مقبولی نیست و موجب اثبات حقی برای ایشان نمی‌شود و هیچ عاقلی نیز آن را نمی‌پذیرد. زیرا به حکم شریعت این حق برای امام محفوظ است، که برای جلوگیری از فتنه و رعایت مصلحت امت اسلامی، برخی از افرادی را که درصدد فتنه‌انگیزی باشند وادار به بیعت با خود کند. لذا، چاره را در این دیدند که تظاهر به خونخواهی عثمان کنند و چون به لحاظ ظاهری از کسانی نبودند که ادعای آنان را به‌طور کلی فاسد بشمارند، گفتند ما از آنچه نسبت به عثمان انجام دادیم پشیمانیم و مدعی شدند توبه‌شان پذیرفته نخواهد بود مگر آنکه از قاتلان عثمان انتقام بگیرند. بر این اساس کار بر گروهی از عوام مشتبه شد. توانستند

گروه بسیاری از آن‌ها را که از امور فقهی و احکام دینی اطلاع نداشتند، بفریبند عایشه هم در مخالفت با امیرالمؤمنین(ع) همین راه را انتخاب کرد و تظاهر به خونخواهی عثمان و اصرار به انتقام گرفتن از قاتلان عثمان نمودم (Ibn Hajar al-Asqalani, 1995).

اصحاب جمل بر این امر اتفاق‌نظر داشتند که باید خون عثمان را مطالبه کنند و بهانه‌هایی را دستاویز خود قرار دادند (Ibn Hajar al-Asqalani, 1995). زمانی که شورشیان به بصره آمدند، «کعب بن سور»، رهبر طایفه ازد قصد کناره‌گیری داشت شورشیان که می‌دانستند با کناره‌گیری او و قومش نیروی نظامی عظیمی را از دست می‌دهند (Ibn Sa'd, 1410). در نبرد صفین ساختار اجتماعی کوفه بیشتر متحد بود ولی اشراف بصره به دلیل نزدیکی به شام و امویان در جناح مخالف قرار گرفتند این نخستین نقطه اختلاف عمیق میان نخبگان دو شهر بود (Rajabi, 1986). در قیام مختار اشراف بصره به رهبری مصعب بن زبیر این شورش را تهدیدی علیه سلطه قریش می‌دانستند و به کوفه حمله کردند. اما مختار با استفاده از موالی و بزرگان یمنی کوفه حکومت را به دست گرفت (Ibn Sa'd, 1410).

نبرد صفین (۳۷ق)

نقش اشراف در تحمیل پیمان حکمیت: در جنگ صفین اشراف نقش کلیدی ایفا کردند، اما اغلب فاقد انگیزه ایدئولوژیک برای استمرار جنگ بودند. تصمیم حکمیت نقش امثال اشعث بن قیس بسیار حیاتی بود به نفع معاویه عمل کرد (Al-Baladhuri, 1947). و این گروه باعث فشار به امام شدند تا آن را بپذیرد. اشراف کوفه از ابتدا به حکمیت تمایل داشتند و توقف جنگ صفین را به نفع حفظ قدرت خود می‌دانستند (Al-Baladhuri, 1947). اشعث بن قیس، ابوموسی اشعری، حجار بن ابجر از گروه افرادی حاکم در کوفه که با بی‌ثباتی جبهه مانع انسجام نظامی سپاه علی شدند (Ibn Qutaybah, 1967). همه‌ی این مسائل، در منطقه‌ای رخ می‌داد که پیش از اسلام، افکار و اندیشه‌های مسیحی، زرتشتی، مزدکی و انواع گرایشات مسیحی و یهودی وجود داشته و این در آشفتگی‌های فکری موجود در این دیار تأثیر مهمی داشت. بعد از فتوحات و سرازیر شدن امواج مختلف از قومیت‌های مختلف، این امر تسریع یافت. این عجیب نیست که عمده‌ی گرایش‌های فرقه‌ای در عراق پدید آمده و حتی در میان سنیان گرایشات مختلف کلامی و فقهی محصول تلاش علمی شهرهای عراق است. در این زمینه، شام به هیچ صورت با عراق قابل قیاس نبود. در برابر، شام تحت کنترل امویان، راه بی‌فرازونشیبی را مطابق آنچه امویان تبلیغ می‌کردند، برگزید. این امر سبب شد، تا شام بدون دردسر برای خود و حاکمان، بر عراق سلطه یافته و این پیروزی را مدیون همین اتحاد خود بود. باید به این نکته نیز توجه داشت که آن اندازه که از اصحاب به عراق آمدند، به شام نرفتند. این مسئله، در ایجاد جریان‌های مختلف و معارض در عراق بی‌تأثیر نبوده است (Jafarian, 1999).

تردید و کارشکنی اشراف در همراهی امام: پژوهش‌های متعددی به نقش قبایل خاص در تحولات سیاسی کوفه پرداخته‌اند. مطالعه‌ای با تأکید بر نقش اشعث بن قیس کندی در جنگ صفین، نشان داده که برخی از رهبران و نخبگان قبیله با تکیه بر آموزه‌های جاهلی همچون تعصب، رقابت قبیله‌ای و کسب مقام، در سپاه امام حاضر شدند و بر کنش‌های سیاسی ایشان سایه افکندند (Ghanavat, 2010). اشعث بن قیس که از اشراف قبیله کندی بود، در طول خلافت امام علی(ع) نقشی دوگانه ایفا کرد، از یک سو در سپاه امام حضور داشت و از سوی دیگر با دسیسه‌چینی در واقعه حکمیت، زمینه‌ساز تضعیف موضع امام شد (Ghanavat, 2010). قبیله همدان نیز از جمله قبایل تأثیرگذار در کوفه بود که پیروان سرسخت تشیع محسوب می‌شدند. سعید بن قیس همدانی، از رهبران این قبیله، در دوره خلافت عثمان و علی به‌عنوان فرماندار و فرمانده نظامی فعالیت می‌کرد (Ibn Qutaybah, 1967). این پژوهش درباره نقش این قبیله نشان می‌دهد که وفاداری قبیله همدان به امام علی(ع) بیش از سایر قبایل بود، اما این وفاداری نیز در برخی برهه‌ها تحت تأثیر مناسبات درون‌قبیله‌ای و رقابت با سایر قبایل قرار می‌گرفت. قبیله مذحج و شاخه بنی‌نخع آن نیز از جمله قبایل مهم کوفه بودند که

مالک اشتر نخعی، از برجسته‌ترین فرماندهان امام علی(ع)، به آن تعلق داشت. مالک اشتر توانست هزاران نفر از کوفیان را به سپاه امام علی(ع) جلب کند. نقش این قبیله در جنگ جمل و صفین نشان‌دهنده تأثیر عمیق مناسبات قبیله‌ای بر کنش‌های سیاسی در این دوره است (Ghanavat, 2010).

جنگ نهروان و جریان خوارج (۳۸ق)

موضع‌گیری اشراف در مسئله فرجام حکمیت و انشعاب نهروان: هنگامی که معاویه، با نیرنگ عمر و عاص دستور داد تا قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند، پانصد قرآن بر سر نیزه‌های شامیان بالا رفت. فریاد شامیان بلند شد که «ای گروه عرب، به زنان و دختران خود بیندیشید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ایرانیان می‌ایستد؟» با بالا گرفتن اختلافات بر سر تعیین حکم میان دو سپاه، به یک‌باره، حدود بیست هزار نفر از سپاه عراق نزد امام آمده، بدون آنکه حضرت را «امیرالمؤمنین» خطاب کنند، از او خواستند تا حکمیت قرآن را بپذیرد، گروه قاریان که به خواندن قرآن دلخوش داشتند و شماری از آنان در سلک خوارج درآمدند، در میان این افراد بودند (Al-Nuwayri, 1985). به هر حال قاسطین که می‌خواستند ضربه‌ی دیگری را بر امیرالمؤمنین وارد سازند، قاریان ساده‌لوح را تحریک کردند و آنان همگی از امام خواستند که ابوموسی را داور و حکم قرار دهد. ابوموسی اشعری که مردی ساده‌لوح و قشری بود، از جمله قاریان قرآن نیز به حساب می‌آمد. گفته شده است که او صدای خوش داشت و مردم را قرآن می‌آموخت، نوشته‌اند: صدای قرآن او از سنج و بربط و نی زیباتر بود. به همین جهت، در میان قاریان، او به زهد و تقوا نیز شهرت داشت. در مقابل خوارج بسیاری از اشراف حضور نداشتند یا بی‌میل بودند شبث بن ربعی و قیس بن سعد با تأخیری بی‌میلی حاضر شدند و با رفتار محتاطانه روابط خود را با حکومت علوی حفظ کردند (Ibn Sa'd, 1410).

پس از قبول حکمیت نوبت به تعیین نماینده رسید این بار هم امام علی(ع) سعی داشتند اشخاصی مورد اعتماد همچون عبدالله بن عباس یا مالک اشتر را بفرستند، اما این گروه با زیرکی و باهوشی این افراد آشنایی داشتند گفتند کسی جز ابوموسی اشعری را نمی‌پذیرند (Jafarian, 1999). گروهی از سپاه امام علی(ع) که افرادی ساده‌لوح بودند به سبب تحرک‌ها و توطئه‌های اشراف و عوامل داخلی تحت تأثیر قرار گرفتند و عقل و بصیرت خویش را از دست دادند، و به سخنان امام گوش ندادند در نتیجه این گروه از سپاه امام خارج شده و موضعی مستقل در مخالفت با علی و معاویه در پیش گرفتند (Al-Baladhuri, 1947). در نبرد نهروان، زمانی که عده‌ای از خوارج احتجاجات علی(ع) را شنیدند به سمت ایشان متمایل شده از عبدالله بن وهب راسبی سردسته خوارج جدا شدند و می‌گفتند: همراه مردی جنگیدیم که دچار شک و تردید شده بود. بنابراین نبودن یک منبع تفقه دینی، در کنار گرایش‌های فکری مختلف به‌راحتی زمینه فکری ایجاد شک و تردید را در میان مردم به‌خصوص در میان (ع) قاریان منجر شد (Jafarian, 1999).

علل حمایت مردم کوفه از امیرالمؤمنین(ع)

امام به مدت (۲۵ سال) از خلافت دور نگه داشته شده بود. وی که به‌خوبی می‌دانست در این مدت جامعه اسلامی از مسیر اساسی اسلام و سنت پیامبر(ص) فاصله گرفته است و در صورت اجرای قوانین و عدالت اسلامی، مخالفت‌های جدی بروز خواهد کرد. لذا ابتدا در برابر درخواست مردم برای پذیرفتن مقام خلافت، مقاومت نمود. اما اصرار مردم و مسئولیت خطیر رهبری، آن حضرت را مجبور به پذیرش خلافت نمود. به‌زودی گروه‌های مخالف امام شکل گرفتند و وارد عمل شدند (Al-Tabari, 1993).

مخالفان امام علی(ع) در سه گروه دسته‌بندی می‌شوند. این دسته‌بندی به‌وسیله رسول خدا(ص) انجام شده است. آن حضرت فرمود: ای علی پس از من با ناکثین، قاسطین و مارقین نبرد خواهی کرد (Ibn Abi al-Hadid, 1959). در میان این افراد گروه‌های مخالف حضرت و نیز حمایت مالی اشراف و به‌خصوص بنی‌امیه از مخالفان، چنان جوی علیه امام ایجاد نمود که این خلیفه جدید که از مقام بی‌همتایی برخوردار بود، مظلومانه در تنهایی به سر برده و از هیچ ناحیه‌ای تا مدت‌ها نیروی کمکی و یا سپاه برایش ارسال نشد. در این

شرایط و در آستانه جنگ جمل با سپاه ناکثین (پیمان‌شکنان) سپاه کوفه تنها سپاهی بود که برای کمک به امام علی(ع) در میدان حاضر شد. کوفه در زمان خلافت امام علی(ع) به پایتختی خلافت اسلامی تبدیل شد، بسیاری از یاران نزدیک امام در آن ساکن شدند. پس از شهادت امام و فرزندان او نیز نیز همچنان با کوفه در ارتباط بودند (Ghanavat, 2010).

در این دوران شیعیان علی در کوفه به شکل‌گیری هویت اجتماعی خود پرداختند اصطلاح «اشراف علی» رسمیت یافت (Modarres Tabatabaei, 2008). با این حال اکثر اشراف کوفه در مقاطع حساس، همراهی مؤثری با امام علی(ع) و فرزندانش نداشتند. برخی از اشراف با اکراه در کنار امام جنگیدند و بعدها در ماجرای حکمیت نقش منفی ایفا کردند (Al-Tabari, 1993). در قیام کربلا نیز بسیاری از همین اشراف در سکوت ماندن یا به سپاه ابن زیاد پیوستند (Ibn A'tham al-Kufi, 1991). معاویه سخت مواظب بود تا مردم شام از ناحیه‌ای جز خود او تغذیه فکری نشوند. عدم موافقت او با ماندن ابوذر در این منطقه نیز به همین دلیل بود. بعدها هر کسی که به شام می‌آمد و معاویه متوجه می‌شد که افکار او ممکن است ذهن مردم شام را، به قول او فاسد کند، وی را از شام بیرون می‌کرد. بعدها در زمان حکومت امام، او که در سر هوای حکومت داشت توانست با استفاده از فرصت تبلیغاتی دیگری که شورش اصحاب جمل برای او مهیا ساخته بود و نیز با استناد به شورش طلحه، زبیر و عایشه به‌عنوان همسر پیامبر(ص) دخالت امام را در قتل عثمان، بهتر از پیش در اذهان شامیان تثبیت کند (Djait, 1993). همین استحمار فکری شامیان بود که باعث شده بود آنان آنچنان از معاویه حمایت کنند که امام درباره آنان چنین فرمود: به خدا می‌دانستم که مردم شام به‌زودی بر شما غلبه خواهند کرد. زیرا آنان در یاری دادن باطل خود، وحدت دارند و شما در دفاع از حق خود متفرقید (Djait, 1993).

دوره پایانی (۳۸-۴۰ق) تداوم کارشکنی و بی‌تفاوتی اشراف و زمینه‌سازی برای شهادت امام علی(ع)

یکی از چالش‌های عمده سیاست برادری در بیت‌المال بود. امام علی(ع) با رد سیاست تبعید نژادی عثمان، پرداخت‌های مساوی به همه مسلمان اعم از مهاجر. انصار قریشی و غیرقریشی را پایه‌گذاری کرد. که با مخالفت اشراف کوفی روبه‌رو شد (Motahhari, 2004). برخی اشراف کوفه چون شبث بن ربیعی و اشعث بن قیس در عین حفظ ظاهر بیعت با امام به معاویه نامه نوشتند و در پی جابه‌جایی قدرت بودند. در واپسین ماه‌های خلافت امام علی(ع) بارها از مردم کوفه خواست تا برای مقابله با فتنه شام آماده شود. اما اشراف نه‌تنها لشکر نفرستادن بلکه مردم را از همراهی نیز بازمی‌داشتند (Al-Yaqubi, 1992). اگرچه اشراف در ظاهر از خلافت امام حمایت‌هایی کردند، اما در عمل به واسطه منافع طبقاتی، ساختارهای قبیله‌ای و وابستگی به ثروت و قدرت در بیشتر مواقع در تعامل سرد و افت‌وخیز حکومت علوی قرار داشتند. برخی از آنان با نفاق سیاسی و کارشکنی در سیاست‌ها، ضعف در پشتیبانی نظامی عملاً در مسیر دشوار حکومت امام را سخت‌تر کردند (Ghanavat, 2010).

اشراف و تحولات سیاسی پس از شهادت امام علی(ع) (فراهم‌سازی بستری برای شکل‌گیری حکومت اموی)

پس از شهادت امام علی(ع) (سال ۴۰ق) ساختار سیاسی و اجتماعی کوفه، که مرکز خلافت شیعی، مبارزات عدالت‌خواهان دچار دگرگونی شد. از عوامل مؤثر در این تحولات نقش و مواضع اشراف کوفه بود. امام علی(ع) در طی دوران خلافت خود تلاش می‌کرد تا نظام طبقاتی و اشراف‌سالارانه را مهار کند این سیاست موجب ناخرسندی اشراف کوفه شد (Ghanavat, 2010). اما بعد از شهادت آن حضرت گروهی که پیش از آن امتیازات ویژه برخوردار بودند مجدداً فرصت یافت تا جایگاه سیاسی و اقتصادی خود را بازسازی کرده در مسیر قدرت‌یابی معاویه نقش ایفا کند (Jafarian, 2016). شهادت امام در شب ۲۱ رمضان سال (۴۰ ق) فضای سیاسی کوفه را برای اشراف مناسب‌تر کرد به گفته رسول

جعفریان: پس از شهادت امام علی(ع) اشراف کوفه با فرزندش امام حسن(ع) بیعت کردند. اما بیعتی از سر ناچاری و مصلحت‌سنجی بود (Jafarian, 2016). اشراف در ظاهر با خلافت امام حسن همراهی کردند. اما در خفا به دنبال مذاکره با معاویه بودند (Motahhari, 1987). پس از شهادت امام علی(ع) در سال (۴۰ ق) امام حسن مجتبی(ع) به خلافت رسید اما خلافت ایشان با چالش‌های جدی به‌ویژه از سوی نخبگان و اشراف کوفه مواجه شد. اشرف کوفه که در دوران علی(ع) از امتیازات گذشته خود محروم شده بودند. با موضعی دوگانه وارد عرصه سیاسی شدند و نقش تعیین‌کننده در تحولات سیاسی و صلح امام حسن(ع) با معاویه ایفا کردند، بیعت با امام حسن(ع) مشکلی عمیق بود زیرا اشراف قبایل در پی آن بودند که ببینند کدام سو برای من منافعشان مفیدتر است (Jafarian, 1999).

در خلال خلافت کوتاه‌مدت امام حسن(ع)، برخی از اشراف کوفه با معاویه تماس پنهانی داشته، معاویه با ارسال نامه‌ها، پیشنهاد اموال، مناصب و حکومت مناطق مختلف به آنان داد. معاویه توانست با تطمیع چهره‌هایی همچون اشعث بن قیس به عبدالله بن عباس صفوف سپاه امام حسن(ع) را متزلزل کند. امام حسن(ع) در برابر فشارهای کوفیان به‌ویژه اشرافی که خواهان پایان دادن به جنگ و حفظ منافع قبیله‌ای بودند راهی جز صلح نیافت (Taqqush, 2019). در دوره خلفای راشدین اشراف به‌صورت شورایی یا نخبگانی در خلافت نقش داشتند با استقرار خلافت اموی موجب شد اشراف قبیله‌ای دیگر نتوانند همچون گذشته در تصمیم‌گیری‌های مرکزی دخالت کنند (Taqqush, 2019). معاویه و یزید برای جلب حمایت اشراف آنان را با عطایا و مناصب تطمیع می‌کردند. برخی از اشراف به‌ویژه در کوفه به علت طمع یا محافظه‌کاری با حکومت همراه شدند و از نقش انقلابی به نقش همسو با قدرت تبدیل شدند. اما با گسترش اسلام در سرزمین‌های ایران، شام موالی وارد ساختار اجتماعی پس از واقعه کربلا (۶۱ق) و قیام مختار (۶۶ق)، کوفه وارد دوره‌ای از آشوب‌ها و قیام‌های پی‌درپی شد (Ghanavat, 2010).

عبدالملک بن مروان حکومت (۶۵–۸۶ق) برای تثبیت قدرت خود در عراق، سیاست تمرکز قدرت در شام و تضعیف نخبگان کوفه را در پیش گرفت (Al-Tabari, 1992).

عبدالملک سیاست کاهش عطایا و کنترل بیت‌المال عراق را اجرا کرد. این تصمیم باعث شد اشراف کوفه که پیش‌تر از درآمد خراج و عطایا بهره‌مند بودند، بخش از نفوذ اقتصادی خود را از دست بدهند (Al-Baladhuri, 1947). با انتصاب حجاج بن یوسف ثقفی به حکومت عراق (۷۵ق)، اقتدار اشراف به شدت محدود شد. حجاج با خشونت و سختگیری، اشراف قبایل را سرکوب و جایگاه آنان را تضعیف کرد. بسیاری از اشرافی که سابقه همراهی با مختار یا قیام‌های ضد اموی داشتند، یا کشته شدند یا به شام و دیگر مناطق تبعید گردیدند.

عبدالملک با (اصلاحات اداری) عربی‌سازی دیوان‌ها و تمرکز مالیات‌ها، ساختار قدرت را از اشراف قبیله‌ای گرفت و آن را به دست کارگزاران دیوانی و مأموران وابسته به حکومت سپرد. در نتیجه، اشراف کوفه از تصمیم‌گیران اصلی به حاشیه رانده شدند و بیشتر به‌عنوان طبقه‌ای سنتی و نمادین باقی ماندند (Jafarian, 2004). با روش دیوان‌سالاری تصویب ارتش حرفه‌ای در دوران حجاج و عبدالملک نقش اشراف قبیله‌ای تضعیف شد، جای آنان را کارگزاران حکومتی، قاضیان، والیان منصوب از مرکز گرفتند. در شام به‌ویژه در عصر معاویه و عبدالملک اشراف قبایل عرب شام (بنی‌کلب، قیس، یمنی) متحد حکومت بودند نقش آنان در ارتش و دیوان تکیه‌گاه خلافت بود. در زمان خلافت عبدالملک و پس از آن اشراف عرب به شدت در برابر ارتقای اجتماعی موالی ایستادگی کردند مخالفت با قیام مختار نمونه آشکار این تنش است (Al-Dinawari, 1967). اشراف در دوره یزید ابزار مهمی در سرکوب حرکت‌های اعتراضی مانند قیام حسین بن علی(ع) بودند و ابن زیاد با استفاده از اشراف کوفه مانع پیوستن توده مردم به امام حسین(ع) شد (Al-Tabari, 1993). باوجود فشارهای عبدالملک و حجاج، اشراف همچنان در میان قبایل نفوذ اجتماعی داشتند. آنان در بسیج

نیرو برای جنگ‌ها یا اعتراضات محلی نقشی ایفا می‌کردند، اما تصمیمات کلان سیاسی دیگر در اختیارشان نبود. به عبارت دیگر، قدرت قبیله‌ای آنان به نفوذ اجتماعی محدود شد و قدرت سیاسی به حاکمان اموی منتقل گردید.

نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش، تبیین تأثیر مناسبات قبیله‌ای بر کنش‌های سیاسی اشراف کوفه در عصر خلافت امام علی(ع) بود. یافته‌های حاصل با اتکا به منابع کهن تاریخی و تحلیل وقایع این دوره و پژوهش‌های جدید، نشان‌دهنده رابطه‌ای معنادار میان ساختار قبیله‌ای کوفه و جهت‌گیری‌های سیاسی اشراف آن دیار است. در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش که مناسبات قبیله‌ای چه تأثیری بر کنش‌های سیاسی اشراف کوفه داشت؟ فرضیه پژوهش بر این استوار است که نظام عصبیت قبیله‌ای به‌عنوان میراث نظام اجتماعی جاهلی، در تعارضی بنیادین با سیاست‌های عدالت‌محورانه امام علی(ع) قرار داشت. اشراف کوفه که جایگاه خود را مدیون نظام طبقاتی و مناسبات قبیله‌ای پیشین بودند، در برابر سیاست‌های مساوات‌گرایانه امام که توزیع عادلانه بیت‌المال و برابری اجتماعی را دنبال می‌کرد، موضعی مخالف اتخاذ نمودند. همچنین بررسی سؤالات فرعی پژوهش نشان می‌دهد که اشراف با تکیه بر شبکه‌های خویشاوندی و وفاداری‌های قبیله‌ای، عملاً به‌عنوان واسطه‌هایی میان حکومت مرکزی و توده مردم عمل می‌کردند و نمود مناسبات قبیله‌ای در جنگ‌های سه‌گانه نیز مشهود است. یافته‌ها نشان می‌دهد که وفاداری قبیله‌ای اشراف همواره بر ولایت‌پذیری دینی آنان اولویت داشته است. کارشکنی‌های آنان در جریان جنگ‌ها، بی‌تفاوتی در برابر خوارج و در نهایت زمینه‌سازی برای شهادت امام علی(ع) از جمله پیامدهای این مناسبات بود. افزون بر این، تداوم نفوذ اشراف، زمینه‌ساز صلح امام حسن(ع) با معاویه و در نهایت استقرار حکومت اموی گردید.

فرضیه اصلی پژوهش مبنی بر اینکه «مناسبات قبیله‌ای با اولویت‌دهی به منافع قبیله‌ای، زمینه‌ساز کنش‌های مخالف با سیاست‌های امام علی(ع) شد»، با استناد به شواهد تاریخی تأیید می‌شود. آنچه در نگاه نخست به‌صورت کنش‌های پراکنده و فردی اشراف نمود می‌یابد، در تحلیل نهایی ریشه در ساختاری عمیق‌تر دارد، تداوم نظام اجتماعی جاهلی قبایل و تکیه بر رهبری اشراف که با منطق عدالت‌خواهانه امام علی(ع) ناسازگار بود. نوآوری پژوهش حاضر در آن است که برخلاف تحقیقات پیشین که عمدتاً به نقش افراد خاص یا کلیت جامعه کوفه پرداخته‌اند، به‌طور نظام‌مند به ساختار مناسبات قبیله‌ای به‌عنوان عاملی کلان و تعیین‌کننده در کنش‌های سیاسی اشراف توجه کرده است. این رویکرد ساختاری، امکان درک عمیق‌تری از چالش‌های حکومت علوی و نیز الگویی برای تحلیل مناسبات قبیله‌ای در سایر ادوار تاریخ اسلام فراهم می‌آورد.

پیشنهادهای پژوهش برای تحقیقات آتی عبارت است از: (۱) بررسی تطبیقی نقش اشراف کوفه در دوره‌های بعدی (اموی و عباسی) برای شناسایی تداوم یا تغییر الگوهای رفتاری آنان (۲) تحلیل جامعه‌شناختی عمیق‌تر از تعامل طبقات اجتماعی کوفه (اشراف، عوام و موالی) در مواجهه با حکومت‌های مرکزی؛ (۳) مطالعه نقش اشراف کوفه در شکل‌گیری جریان‌های فکری ـ سیاسی همچون خوارج و شیعه، مطالعات نشان می‌دهد که اشراف با توجه به جایگاه اجتماعی خود، در شکل‌دهی به فرهنگ و هویت کوفه مؤثر بودند، اشراف در قرن اول ق، به‌عنوان نخبگان اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی، نقش تأثیرگذاری در تحولات تاریخ اسلام داشتند. در دوره اموی نقش اشراف کم‌رنگ شد و جای خود را به ساختار متمرکز داد. اما میراث آنان تا مدت‌ها بر جامعه عراق تأثیرگذار باقی ماند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The transfer of the political center of the caliphate to Kufa during the rule of Imam Ali (PBUH) constituted a major turning point in the political history of early Islam because it brought the central authority of the caliphate into direct interaction with a highly complex tribal, military, and social environment. Kufa had originally been established as a military garrison after the Arab-Muslim conquests and gradually developed into a heterogeneous urban center inhabited by Arab tribes of both northern and southern origin, Persian mawali, and other ethnic and religious groups. This demographic plurality was not merely a social characteristic; rather, it shaped the political organization of the city and influenced the behavior of its elites. Tribal chiefs and notables functioned as intermediaries between the central government and the broader tribal population, and their political authority was reinforced by lineage, military prestige, wealth, access to state stipends, and participation in earlier conquests (Al-Baladhuri, 1947; Al-Tabari, 1993; Djait, 1993). The tribal organization of Kufa therefore remained a decisive framework within which political loyalties were formed, negotiated, and sometimes withdrawn. Although Islam had introduced an egalitarian normative order based on piety and justice, the social realities of the city continued to reflect inherited patterns of tribal solidarity and competition. The distinction between Yemeni and northern Arab tribal blocs, together with the continuation of kinship-based patronage networks, reinforced factionalism and made political integration difficult (Ibn Khaldun, 2004; Tabatabaei, 1994). When Imam Ali (PBUH) selected Kufa as the center of his government after the Battle of the Camel, he thus inherited not only a strategically located military city but also a deeply stratified and politically volatile social structure. The central problem addressed in this study is how tribal relations shaped the political conduct of the Kufan nobility during Imam Ali's caliphate and how the actions of these elites contributed to weakening the effectiveness and stability of his government.

The study is based on a descriptive–analytical and historical approach and relies on early Islamic historiography, biographical literature, geographical works, and later analytical studies. The principal sources include chronicles and narratives concerning the foundation and social composition of Kufa, the distribution of tribes, the conduct of tribal leaders, and the major political and military conflicts of Imam Ali's reign. Historical evidence indicates that Kufa was intentionally established as a military settlement in a strategically suitable region near the Euphrates, with access to agricultural resources while remaining geographically connected to the Arabian tribal environment (Al-Istakhri, 1989; Le Strange, 2004; Yaqut al-Hamawi, 1979). The city's population was organized into tribal quarters and military groupings, and the early settlement pattern strengthened the role of tribal leaders in political mobilization. Alongside Arab settlers, non-Arab populations, particularly Persian military groups and mawali, also became part of the social composition of Kufa, adding another dimension to its internal complexity (Al-Istakhri, 1961; Al-Qazwini, 1994; Massignon, 1939). The social position of the nobility developed within this context. The term "nobility" referred to individuals and families enjoying high social status because of lineage, military achievement, wealth, religious standing, or proximity to political authority. Such figures were not merely symbolic leaders; they often controlled military recruitment, mediated conflicts, influenced the allocation of economic resources, and occupied administrative or command positions (Al-Baladhuri, 1947; Jafarian, 2016). Consequently, the political structure of Kufa cannot be understood solely through the formal institutions of the caliphate. It must also be examined through informal tribal networks, because the loyalty of a tribal chief could determine the military and political behavior of large numbers of followers. This structure gave the Kufan nobility considerable bargaining power in its relations with the central government and allowed political

obedience to remain conditional upon perceived tribal interests.

The findings show that the political project of Imam Ali (PBUH) came into increasing conflict with the interests of those tribal elites who had benefited from earlier patterns of privilege. During the caliphates of Umar and especially Uthman, military expansion, the distribution of stipends, access to conquered wealth, and administrative appointments had strengthened the economic and political position of many tribal leaders. The appointment of governors and officials based on kinship and elite status further reinforced aristocratic influence in provincial centers such as Kufa (Ibn Hajar al-Asqalani, 1995; Rajabi, 1986). By contrast, Imam Ali's political and economic policies were based on equality in the distribution of public resources, resistance to inherited privilege, and a commitment to justice that challenged the expectations of powerful tribal actors. His approach therefore threatened not simply individual interests but a wider system of social and political advantage. The Kufan elites responded in different ways. Some, such as Malik al-Ashtar and several other prominent supporters, displayed consistent loyalty and played major roles in defending the government (Al-Tabari, 1993; Ibn A'tham al-Kufi, 1991). Others adopted more ambiguous positions, supporting the Imam when cooperation preserved their social standing but withdrawing or resisting when his policies conflicted with tribal or personal interests. Figures such as al-Ash'ath ibn Qays represent this pattern of dual political behavior, in which formal allegiance coexisted with hesitation, factional calculation, and intervention in key military and political decisions (Ghanavat, 2010; Ibn Qutaybah, 1967). The evidence therefore suggests that tribal loyalty often remained stronger than commitment to a centralized conception of political and religious authority. This contradiction between the Imam's justice-centered political order and the interests of established tribal elites became one of the structural weaknesses of his government.

The impact of these tribal dynamics became particularly visible during the three major conflicts of Imam Ali's caliphate: the Battle of the Camel, the Battle of Siffin, and the confrontation at Nahrawan. During the Battle of the Camel, the mobilization of Kufan forces depended heavily on the efforts of loyal commanders and influential tribal figures, while some members of the nobility adopted hesitant, neutral, or opportunistic positions (Al-Baladhuri, 1947; Ibn A'tham al-Kufi, 1991). The issue of war booty also revealed an important tension between the ethical and legal principles of the Imam's government and the expectations of groups accustomed to the economic rewards of conquest. The refusal to treat Muslim opponents as a population whose property could be freely distributed as spoils altered traditional incentives for participation in warfare and contributed to discontent among some tribal elements (Jafarian, 2004). These tensions became even more significant at Siffin. As the war became prolonged and casualties increased, the willingness of sections of the Kufan army to continue fighting declined. Tribal leaders, especially al-Ash'ath ibn Qays, played an important role in shaping demands for an end to the conflict, and the raising of Qur'ans by the Syrian army provided a political opportunity for those seeking to halt the battle (Ibn A'tham al-Kufi, 1991). The subsequent acceptance of arbitration reflected not only religious confusion among some soldiers but also the political pressure exercised by tribal and military elites (Al-Baladhuri, 1947). The rejection of Imam Ali's preferred representatives and the insistence on Abu Musa al-Ash'ari further demonstrated the limits of the Imam's command over a coalition whose internal loyalties were fragmented (Jafarian, 1999). The emergence of the Kharijites after arbitration also illustrates how ideological fragmentation interacted with tribal divisions and weak centralized discipline. Thus, these conflicts were not simply military confrontations; they exposed the structural inability of the Kufan political order to sustain unified obedience under conditions of prolonged crisis.

The political influence of the Kufan nobility also helps explain the weakening of Imam Ali's government during its final phase and the subsequent political transition after his assassination. By the last years of his caliphate, repeated hesitation, selective mobilization, internal rivalry, and declining military commitment had significantly reduced the capacity of the government to respond effectively to the expanding power of Mu'awiya. Some tribal leaders maintained outward loyalty while privately pursuing accommodation with rival political forces, and others failed to mobilize their followers when the central government required military support (Al-Yaqubi, 1992; Ghanavat, 2010). The contrast between the relative cohesion of the Syrian political and military structure under Mu'awiya and the fragmentation of Iraq was particularly consequential. Syrian elites and tribal groups were integrated into a more unified command structure, while Kufa remained divided by competing interests, ideological currents, and kinship networks (Djait, 1993; Jafarian, 1999). After the assassination of Imam Ali (PBUH), these same structural weaknesses continued during the caliphate of Imam Hasan (PBUH). Although the Kufan nobility formally acknowledged his authority, many elites evaluated their political allegiance according to material advantage and the prospects offered by Mu'awiya (Jafarian, 2016; Motahhari, 1987). The use of financial inducements, administrative appointments, and political promises enabled the emerging Umayyad regime to attract or neutralize influential tribal figures (Taqqush, 2019). In later decades, the political role of the traditional Kufan nobility gradually changed as Umayyad rulers developed more centralized administrative and military structures. Under Abd al-Malik and al-Hajjaj, the autonomy of tribal elites was increasingly restricted, and centralized bureaucratic mechanisms began to replace some of their earlier political functions (Al-Dinawari, 1967; Al-Tabari, 1992). Nevertheless, their social influence remained significant and continued to affect political mobilization, revolt, and communal identity in Iraq.

In conclusion, this study demonstrates that tribal relations constituted a fundamental structural factor in shaping the political conduct of the Kufan nobility during the caliphate of Imam Ali (PBUH). The persistence of kinship-based solidarity, competition between tribal blocs, elite control over military mobilization, and the social authority of tribal chiefs created a political environment in which allegiance to the central government was often conditional and unstable. The justice-oriented and egalitarian policies of Imam Ali challenged the material and symbolic privileges of elites whose position had been strengthened by earlier political arrangements. As a result, sections of the Kufan nobility displayed political behavior characterized by hesitation, selective cooperation, obstruction, and strategic realignment. These patterns became especially visible in the Battles of the Camel and Siffin, in the controversy over arbitration, in the emergence of the Kharijite movement, and in the declining willingness of tribal leaders to mobilize their followers during the final phase of the Imam's rule. The study therefore confirms the main hypothesis that tribal interests frequently took precedence over religious and political loyalty to the Imam and that this imbalance contributed directly to the erosion of governmental effectiveness. The significance of the present research lies in shifting attention from isolated personalities and individual acts of disloyalty to the broader structure of tribal relations within which such actions became possible. This structural perspective provides a more comprehensive explanation for the political instability of Kufa and clarifies why a city with considerable military capacity, strategic importance, and a substantial population of supporters of Imam Ali could nevertheless fail to provide the sustained cohesion necessary for the consolidation of his government. It also suggests that the later accommodation of sections of the Kufan elite with Umayyad power was not an abrupt transformation but the continuation of earlier patterns in which tribal

survival, social status, and material interest frequently outweighed durable commitment to a centralized political and ethical order.

References

Al-Baladhuri, A. i. Y. (1936). *Ansab al-Ashraf* (Vol. 5). University of Jerusalem.

Al-Baladhuri, A. i. Y. (1947). *Futuh al-Buldan* (Vol. 3).

Al-Dinawari, A. H. A. i. D. (1967). *Al-Akhbar al-Tiwal*. Maktabat al-Muthanna.

Al-Istakhri, A. I. I. i. M. (1961). *Al-Masalik wa al-Mamalik* (Vol. 3).

Al-Istakhri, A. I. I. i. M. (1989). *Masalik wa Mamalik* (Vol. 3). Scientific and Cultural Publishing Company.

Al-Masudi, A. i. a.-H. (1968). *Muruj al-Dhahab wa Ma'adin al-Jawhar* (Vol. 3). Translation and Book Publishing Institute.

Al-Nuwayri, A. (1985). *Nihayat al-Arab fi Funun al-Adab*. Amir Kabir.

Al-Qazwini, Z. i. M. (1994). *Athar al-Bilad wa Akhbar al-Ibad*. Amir Kabir.

Al-Tabari, M. i. J. (1992). *Al-Umam wa al-Muluk*. Mu'assasat Izz al-Din.

Al-Tabari, M. i. J. (1993). *Tarikh al-Rusul wa al-Muluk* (Vol. 4). Asatir Publications.

Al-Thaqafi al-Kufi, M. (1994). *Al-Gharat*. Atardi Publications.

Al-Yaqubi, A. i. I. (1977). *Al-Buldan*. Translation and Book Publishing Institute.

Al-Yaqubi, A. i. I. (1992). *Tarikh al-Yaqubi*. Scientific and Cultural Publishing Company.

Blachère, R. (1984). *History of Arabic Literature*. Institute for Cultural Studies and Research.

Djait, H. (1993). *Kufa: The Emergence of an Islamic City*. Islamic Research Foundation of Astan Quds Razavi.

Ghanavat, A. a.-R. (2010). *The Nobles of Kufa and Their Position toward Shi'i Uprisings*. Amir Kabir.

Ibn A'tham al-Kufi, M. i. A. (1991). *Al-Futuh*. Dar al-Adwa.

Ibn Abi al-Hadid, I. a.-D. A. a.-H. i. H. A. (1959). *Sharh Nahj al-Balaghah*. Dar Ihya al-Kutub al-Arabiyyah.

Ibn Abi al-Hadid, I. a.-D. A. a.-H. i. H. A. (1964). *Sharh Nahj al-Balaghah* (Vol. 4). Dar Ihya al-Kutub al-Arabiyyah.

Ibn al-Athir, A. i. A. a.-K. (1989). *Usd al-Ghabah fi Ma'rifat al-Sahabah*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Ibn al-Faqih al-Hamadani, A. B. A. i. I. (1885). *Mukhtasar Kitab al-Buldan*.

Ibn al-Jawzi, S. i. A. a.-F. (2006). *Tadhkirat Khawass al-Ummah fi Khasa'is al-A'immah*. Dhawi al-Qurba.

Ibn Hajar al-Asqalani, A. i. A. (1995). *Al-Isabah fi Tamyiz al-Sahabah*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Ibn Khaldun, A. a.-R. i. M. (2004). *Al-Ibar (History of Ibn Khaldun)* (Vol. 2-3). Institute for Humanities and Cultural Studies.

Ibn Qutaybah, A. A. i. M. (1967). *Al-Imamah wa al-Siyasah*. Mu'assasat al-Halabi.

Ibn Sa'd, M. (1410). *Al-Tabaqat al-Kubra*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Jafarian, M. R. (2016). *Political and Economic History of Iraq*. Miras-e Melal Publishing.

Jafarian, R. (1999). *Political History of Islam (History of the Caliphs)*. Al-Hadi.

Jafarian, R. (2004). *History of Shi'ism in Gorgan and Astarabad*. Islamic Research Foundation of Astan Quds Razavi.

Khezri, A. R. (2010). *History of Shi'ism 2: States, Dynasties, and Shi'i Scientific and Cultural Works* (Vol. 3). SAMT.

Le Strange, G. (2004). *The Lands of the Eastern Caliphate: Historical Geography* (Vol. 6). Scientific and Cultural Publishing Company.

Massignon, L. (1939). *Khitat al-Kufah wa Sharh Kharitatiha*. Matba'at al-Irfan.

Modarres Tabatabaei, S. J. (2008). *Political History of Islam*. Research Institute for Islamic Culture and Thought.

Motahhari, M. (1987). *Attraction and Repulsion of Ali*. Sadra.

Motahhari, M. (2004). *A Journey through Nahj al-Balaghah* (3rd ed.). Sadra.

Rajabi, M. H. (1986). *Kufa and Its Role in the Early Islamic Centuries*. Imam Hossein Comprehensive University Press.

Roucek, J. S. (1971). *Introduction to Sociology*. Higher Institute of Accounting.

Tabatabaei, M. H. (1994). *Shi'ism in Islam* (8th ed.). Office of Islamic Publications.

Taqqush, M. S. (2019). *The Umayyad State* (10th ed.). Howzeh and University Publications.

Yaqut al-Hamawi, S. a.-D. A. A. A. i. A. A. (1979). *Mu'jam al-Buldan* (Vol. 4). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.